



## درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۱۷ دی ۱۳۹۸

موضوع جزئی: مسئله ۱۸- مقام دوم: حکم نظر به دست و صورت اجنبیه- ادله جواز نظر به وجه و کفین

مصادف با: ۱۱ جمادی الاول ۱۴۴۱

جلسه: ۵۸

سال دوم

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### قول دوم: جواز نظر به وجه و کفین

در مسأله هجدهم عرض کردیم نسبت به نظر به وجه و کفین از مرأه اجنبیه سه قول وجود دارد؛ هر سه قول را امام در متن تحریر ذکر کرده‌اند. قول اول که به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت، عدم جواز نظر به وجه و کفین بود. همه ادله‌ای که در این مقام ذکر شده مورد بررسی قرار گرفت.

قول دوم، قول به جواز نظر به وجه و کفین است. قائلین به این قول هم ادله بسیاری بر جواز نظر ذکر کرده‌اند. البته دسته‌ای از قائلین به تحریم نظر به وجه و کفین هم این ادله را متعرض شده‌اند و به آنها اشکال کرده‌اند؛ مثل مرحوم صاحب جواهر که حدود پانزده دلیل بر جواز نظر ذکر کرده و یک به یک به آنها پاسخ داده است؛ لذا ما هم باید ادله قائلین به جواز را ذکر کنیم که این در کلمات مرحوم نراقی، شیخ انصاری و بسیاری از فقها ذکر شده است، و هم اشکالاتی که به این ادله شده اگر بخواهیم بحث را تمام کنیم، باید این اشکالات را مورد بررسی قرار دهیم. ان شاء الله بعد از بررسی ادله این قول، می‌رویم سراغ قول سوم که تفصیل بین نگاه اول و نگاه بعدی است که برخی گفته‌اند: «النظرة الاولى جائزة اما النظرة الثانية و الثالثة لم تکن جائزة»، تفصیل داده‌اند بین نگاه اول و نگاه‌های بعدی.

قائلین به جواز، هم به کتاب، هم به سنت، هم اجماع و هم سیره و بعضاً حتی عقل تمسک کرده‌اند. تقریباً همه ادله‌ای که در قول اول مطرح شد، در قول ثانی هم مورد استناد قرار گرفته است.

#### دلیل اول: کتاب

اما دلیل اول فمّن الكتاب؛ دلیل اول آیاتی از قرآن کریم است.

#### آیه اول

آیه اول، آیه ۳۱ سوره نور است که معروف به آیه غض است: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۳۰) وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ». این آیه که معروف به آیه غض است، به همان تقریبی که درباره حرمت نظر به اجنبیه مورد استدلال قرار گرفت، درباره وجه و کفین هم قابل تطبیق است. آنجا استدلال کردند که در این آیه امر به غض بصر شده و شامل همه بدن اجنبیه می‌شود و هیچ جزئی از اجزای بدن اجنبیه استثنا نشده است. بنابراین درست است متعلق غض بصر ذکر نشده ولی معلوم است که اینجا غض بصر برای رجال نسبت به زنان است و مطلقاً این باید غض بصر کند. اصلاً از زن اجنبیه ترک نظر داشته باشد و این عموم و اطلاقش شامل وجه و کفین هم می‌شود.

ولی ما قبلا درباره این آیه به تفصیل بحث کردیم؛ عرض کردیم این آیه اساسا دلالت بر حرمت نظر به بدن اجنبیه هم نمی‌کند، فضلا عن النظر الى الوجه و الکفین. آنجا به تفصیل همه اقوال و احتمالاتی که درباره این آیه مطرح بود، مورد بررسی قرار گرفت. البته ما یک معنایی برای آیه کردیم - که اگر خواستید می‌توانید مراجعه کنید - ولی اصل آن که اینجا باید ذکر کنیم این است که آیه غض نه تنها دلالت بر حرمت نظر به وجه و کفین ندارد بلکه دلالت بر جواز نظر دارد. این آیه اول است که برای تفصیل آن می‌توانید به مباحث گذشته رجوع کنید.

### آیه دوم

آیه دوم بخشی از آیه ۳۱ سوره نور است: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا». گفته‌اند که آیه نهی کرده از ابداء زینت؛ زنان نباید زینت‌های خودشان را آشکار کنند. منظور از زینت هم در اینجا هم زینت باطنه است و هم زینت ظاهره؛ چون زینت بر دو قسم است: بخشی از زینت‌ها، زینت‌های آشکار هستند و برخی از زینت‌ها، زینت‌های پنهان و باطنی هستند. زینت‌های باطنی مثل دملج، خلخال و امثال اینهاست؛ زینت‌های ظاهری بنا بر آنچه در روایات آمده مثل سرمه و انگشتر. آیه که نهی می‌کند از ابداء زینت، در واقع می‌فرماید زنان نباید زینت‌های خودشان را آشکار کنند، مگر آن زینت‌هایی که ظاهر است. آنگاه وقتی سخن از زینت ظاهره است، با توجه به اینکه زینت ظاهر طبق روایات همان انگشتر و سرمه است، بالملازمه معلوم می‌شود آن محل‌هایی که اینها بر آن قرار داده، ابداء و آشکار کردن آنها مانعی ندارد.

ما در این تقریب نمی‌گوییم زینت به معنای موضع الزینة و محل الزینة است، چون گفتیم این مجاز است؛ یعنی «لایبیدن زینت» به معنای لایبیدن مواضع الزینة نیست کما ذهب الیه بعض. بعضی «زینت» را به معنای مواضع الزینة گرفته‌اند. ما گفتیم این خلاف ظاهر آیه است؛ تقدیر گرفتن یا مجاز خلاف ظاهر است و ما تا جایی که ممکن است آیه را نباید برخلاف ظاهر حمل کنیم و معنا کنیم. پس زینت به معنای خودش است؛ زینت یعنی ما تتزین به المرأة یا رجل، فرق نمی‌کند؛ آنچه که به وسیله آن انسان خودش را آراسته می‌کند. البته این می‌تواند شامل لباس، انگشتر شود، لذا در برخی از روایات حمل بر ثیاب کرده‌اند که البته ما این را رد کردیم اما اجمالا آیه نهی کرده از آشکار کردن زینت و زینت هم به معنای همین زیورآلات است. منتهی وقتی آشکار کردن زینت‌های ظاهره جایز است، این لازمه‌اش آن است که نمی‌شود زینت ظاهره مثل انگشتر آشکار کردنش اشکال نداشته باشد اما آن محلی که این زینت‌ها بر آن قرار دارد، نباید آشکار شود. این اصلا معنا ندارد که بگویید اشکال ندارد که انگشتر آشکار شود اما انگشتر نباید آشکار شود؛ این اصلا عرفی نیست. یا مثلا سرمه چشم آشکار کردنش اشکالی ندارد اما خود چشم نباید آشکار شود. اینکه ما می‌گوییم بالملازمه این فهمیده می‌شود یعنی این که وقتی زینت‌های ظاهری منعی از آشکار کردنشان نباشد، بالالتزام فهمیده می‌شود آن محل‌هایی که این زیورآلات بر آنها قرار دارد، آشکار کردن آنها هم اشکالی ندارد.

آن محل‌هایی که زینت‌های ظاهره بر آن قرار دارد، یکی صورت و یکی دست است. نمی‌شود بگوییم مثلا آشکار کردن انگشتر عیب ندارد اما دست نباید آشکار شود؛ به عبارت دیگر کسی تفصیل بین انگشتر و بقیه دست نداده است. از راه عدم القول بالفصل بین الاصابة و بین الکف یا بین بقیه قسمت‌های دست، ما می‌توانیم بگوییم پس مجموع دست اگر ظاهر شود و پوشیده نشود، اشکالی ندارد. یا در مورد صورت درست است که سرمه فقط در مورد چشم به کار می‌رود اما کسی بین چشم

و بقیه صورت تفصیل نداده است. پس آن روایتی که «ما ظهر منها» را تفسیر می‌کند به خاتم و کحل، با بیانی که عرض کردیم دلالت بر جواز کشف دست و صورت دارد.

اگر کشف جایز شد، آن وقت بحث نظر پیش می‌آید. این آیه با این بیانی که گفتیم دلالت می‌کند بر جواز ابداء وجه و کفین؛ ستر دست و صورت واجب نیست؛ کشف دست و صورت حرام نیست. اما آیا از جواز کشف یا عدم وجوب ستر در مورد وجه و کفین می‌توانیم جواز النظر را استفاده کنیم یا نه؟ آیا این ملازمه درست است که از جواز الکشف استفاده کنیم جواز نظر را؟ این ملازمه را ما قبول نداشتیم. ما با همه تلاشی که کردیم، جواز کشف وجه و کفین را از این آیه استفاده کردیم.

البته روایات فقط منحصر به این روایتی که «ما ظهر» را تفسیر به کحل و خاتم کرده نیست؛ ما روایات متعددی داریم که «ما ظهر» را حتی به وجه و کفین هم تفسیر کرده‌اند. روایت را دقت بفرمایید! روایت زراره همان روایتی است که الان محل بحث بود که «عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا قَالَ الزَّيْنَةُ الظَّاهِرَةُ الْكُحْلُ وَالْخَاتَمُ»<sup>۱</sup>.

اما روایاتی هم داریم که این را تفسیر کرده به خضاب الکف؛ مثل این روایت: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ، وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع): فِي قَوْلِهِ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا فَهِيَ الثِّيَابُ وَ الْكُحْلُ وَ الْخَاتَمُ وَ خِضَابُ الْكَفِّ وَ السَّوَارِ»<sup>۲</sup>، لباس، سرمه، انگشتر، حنایی که به دست می‌زنند و النگو و دستبند. البته سند این روایت محل بحث است. مثلاً در روایت دیگری دستبند را هم مطرح کرده است: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا قَالَ الْخَاتَمُ وَ الْمَسَكَةُ وَ هِيَ الْقَلْبُ»<sup>۳</sup>. اینجا البته بیشتر انگشتر و دستبند را مطرح کرده و دیگر اشاره به وجه ندارد. آن هم می‌تواند از راه عدم القول بالفصل بین الوجه و الکفین حکم را در مورد وجه ثابت کند.

به هر حال روایات زیاد است؛ بخواهیم روایات را بخوانیم طول می‌کشد. جمع بندی بحث این است که آیه محل بحث، آیه غض با توجه به قرینه یا قرائنی در خود آیه و نیز روایاتی که در ذیل آن آمده، دلالت می‌کند بر جواز ابداء وجه و کفین و در این تردیدی نیست. اتفاقاً قرینه مهمی که این معنا را تأیید می‌کند، بخش بعدی آیه است که می‌فرماید «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِمَنْ يُؤْتِيَهُنَّ» که آنجا هم سخن از همین است که زینت‌های خودشان را برای غیر محارم آشکار نکنند، غیر از آن دوازده طایفه، و آنجا منظور از زینت، زینت‌های باطنی است. به هر حال معنای آیه معلوم است؛ جواز کشف یا عدم وجوب ستر وجه و کفین از این آیه قابل استفاده است. لکن بحث ما مسأله ستر نیست، بحث ما نظر است.

اگر جواز الکشف یا عدم وجوب الستر از آیه فهمیده شود، آیا از این می‌توانیم جواز النظر را هم استفاده کنیم؟ عرض کردیم خیر؛ چون بین جواز الکشف و جواز النظر ملازمه نیست. یعنی این چنین نیست که هر کجا کشف جایز بود نظر هم جایز است. یک مواردی را ذکر کردیم که در یک مواردی کشف جایز است اما نظر جایز نیست. این یک اشکال مهمی است که اینجا خیلی‌ها مطرح کرده‌اند در مورد ملازمه بین جواز کشف و جواز نظر، این حالا یک بحثی است ما در مورد ملازمه بین حرمت نظر و حرمت کشف گفتیم چنین ملازمه‌ای وجود دارد. یعنی هر چه کشف آن حرام باشد، نظر به آن حرام است؛ هر چه سترش واجب باشد، نظر به آن حرام است. اما از این طرف بعضی معتقدند که عرفاً چنین ملازمه‌ای هست، می‌گویند:

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۰۰، باب ۱۰۹ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۳.

۲. مستدرک، ج ۱۴، ص ۲۷۵، باب ۸۵ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۳.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۰۱، باب ۱۰۹ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۴.

«الانصاف وجود الملازمة عرفا فجواز الابداء دليل على جواز النظر»<sup>۱</sup>، ولی واقع مطلب این است که چنین ملازمه‌ای اثبات آن مشکل است؛ حالا اگر رأساً هم انکار نکنیم، چون موارد نقض دارد. لذا مجموعاً آیه برای استدلال مناسب نیست. آیه سوم، آیه «وَلْيُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» است که در جلسات بعدی به آن می‌پردازیم.

### شرح رساله الحقوق

#### اخلاص بعد از عمل

عرض کردیم طبق فرمایش امام سجاد(ع) حق الله الاکبر بر انسان این است که خدا را خالصانه عبادت کند. در عبادت خدا کسی را شریک قرار ندهد. بحث ما رسید به اخلاص؛ حقیقت اخلاص را و اساسی‌ترین راه اخلاص بیان شد. اینکه چگونه انسان می‌تواند مخلص شود؛ ریشه مسأله بیان شد. عرض کردیم مهم‌ترین راه تخلیص، اصلاح نفس است و لاغیر. اگر ساختمانی از بنیان اصلاح نشود، شما به رنگ آمیزی این ساختمان مشغول شوید، از درون پوسیده است. مشکل خیلی از ما این است که برای تخلیص و خالص شدن به جای اینکه به ریشه شرک پردازیم، به شاخ و برگ‌های شرک می‌پردازیم و شاخ و برگ‌ها را قطع می‌کنیم اما ریشه شرک در درون ما می‌ماند. به جای اینکه ساختمان شرک را خراب کنیم و ساختمانی از نو با شاکله اخلاص بنا کنیم، آن ساختمان را حفظ می‌کنیم لکن با رنگ و لعاب می‌خواهیم پوسیدگی و خرابی آن را پنهان کنیم. دلمان خوش می‌شود به اینکه اعمال ما رنگ اخلاص دارد، در حالی که شاکله و بنیان آن سست است. گفتیم اولین قدم و مهم‌ترین قدم برای اصلاح نیت که اعمال هم تابع آن است، این است که شاکله نفس مان را اصلاح کنیم. عرض کردیم اعمال تابع نیت است، نیت شاکله ثانوی نفس هستند اما شاکله اولیه نفس، ملکات نفسانی هستند؛ تا این شاکله اولیه تغییر نکند، شاکله ثانویه (نیت) تغییر نمی‌کند.

اکثر ما سعی می‌کنیم شاکله ثانویه را اصلاح کنیم؛ واقعا اینجا جای فریب است، شیطان ما را وادار به اصلاح شاکله ثانویه نفس و نیت مان می‌کند، دلمان خوش می‌شود که نیت ما خالصانه است اما اجازه دست زدن به شاکله اولیه نفس را نمی‌دهد. می‌گوید بیکاری که این ساختمان را خراب کنی، هزینه دارد، سخت است، یک رنگ و لعاب به آن بزن و در آن زندگی کن؛ ما را اینطور فریب می‌دهد و ما با همان نفسانیات مان و حب دنیا که اساس نفسانیات ما را شکل می‌دهد، مشغول می‌کنند. با یک لعاب ظاهری و رنگ و لعاب زیبا می‌خواهیم خالص شویم و این نمی‌شود. خدای نکرده یک عمر می‌گذرد و بعد چشم ما باز می‌شود به عالم دیگر و می‌بینیم هیچ در بساط نداریم؛ چرا؟ چون آن شاکله اولیه اصلاح نشده، ملکات، حب دنیا، حسادت‌ها و کینه‌ها، اینها هست اما در عین حال خودمان فکر کردیم که خیلی خالصانه عمل کردیم.

این یک مسأله خیلی مهم است؛ واقع مطلب این است که از کسانی که واقعا به ریشه‌های اخلاقیات توجه کرده، امام(ره) است. کمتر کسی از علمای اخلاق این چنین به ریشه‌های مسائل اخلاقی توجه کرده است؛ لذا امام خودشان در مقدمه کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل می‌فرماید بسیاری از کتاب‌های اخلاقی خیلی هم خوب است از نظر نظری، ولی اینکه نسخه‌ای به انسان بدهند که راه شفای قلوب ما را بیان کند کم است. علم اخلاق خوب بیان شده ولی اخلاقی که مؤثر در نفوس انسان باشد، کمتر بیان شده است.

۱. انوار الفقاهه، ج ۱، ص ۸۷

به هر حال عرض کردیم یکی از نکاتی که در باب اخلاص بسیار باید مورد توجه قرار گیرد و کمتر به آن توجه می‌شود، اخلاص بعد العمل است. اینها هر چه بود راجع به اخلاص حین العمل بود؛ اما اخلاص بعد العمل بسیار سخت‌تر و مهم‌تر است. روایتی از امام باقر(ع) نقل شده که فرموده‌اند: «الْإِبْتِغَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ. قَالَ: وَ مَا الْإِبْتِغَاءُ عَلَى الْعَمَلِ؟ قَالَ(ع): يَصِلُ الرَّجُلُ بِصَلَةِ وَ يُنْفِقُ نَفَقَةً لِلَّهِ وَ حِدَهُ لَأَ شَرِيكَ لَهُ فَكُتِبَ لَهُ سِرًّا ثُمَّ يَذْكُرُهَا وَ تَمْحَى فَتُكْتَبُ لَهُ عَلَانِيَةً ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتَمْحَى وَ تُكْتَبُ لَهُ رِيَاءً»<sup>۱</sup>. امام باقر(ع) می‌فرماید: مراعات عمل و حفظ عمل و نگهداری عمل بسیار مشکل‌تر است از خودِ عمل. راوی سؤال می‌کند منظور از ابقاء بر عمل و مراعات عمل چیست؟ امام باقر(ع) می‌فرماید مثل اینکه کسی در راه خدا صله می‌کند یا انفاق می‌کند و واقعا در عمل او ریا وجود ندارد، خالصانه انفاق می‌کند. وقتی که خالصانه انفاق می‌کند، خداوند عمل او را می‌نویسد؛ یعنی فرشتگان می‌نویسند آن عمل را برای او پنهانی و ثواب پنهانی به او می‌دهند. معلوم می‌شود بالاترین ثواب‌ها، ثواب عمل پنهانی است. یعنی اینکه فقط خدا بداند و لاغیر. بعد این عمل را برای دیگران ذکر می‌کند؛ عمل را خالصانه انجام داده و بعد نقل می‌کند و می‌گوید ما مثلا اینجا این کار را کردیم. آنگاه آن عمل سرّی محو می‌شود و پاک می‌شود و برای او عمل آشکار و علنی نوشته می‌شود. معلوم می‌شود درجه عمل آشکار پایین‌تر از عمل پنهانی است. آن وقت ثواب عبادت و عمل آشکار را به او می‌دهند؛ یعنی یک ثواب کمتری است. بعد همین را هم ذکر می‌کند؛ همین هم محو می‌شود و آن وقت نوشته می‌شود این عمل او ریا بوده است.

اصل عمل خالصانه بوده، بعد این را آمده آنقدر تنزل داده که محو شده و مبدل شده به عمل ریایی. فکر نکنیم که اگر عمل و عبادتی انجام دادیم، ولو در وقت خودش با خلوص تمام انجام دادیم، دیگر بعدش آزاد هستیم و می‌توانیم آن عمل خالصانه را همه جا نقل کنیم. حالت تمایل به نشان دادن و اظهار آن برای دیگران باعث می‌شود که عملی که در گذشته با خلوص انجام داده بوده به یک عمل ریایی تبدیل شود. این است که امام باقر(ع) می‌فرماید ابقاء بر عمل سخت‌تر است از خودِ عمل. این خیلی مهم است؛ واقعا شیطان دست از سر انسان بر نمی‌دارد، انسان را رها نمی‌کند. تا قبل از عمل انسان را وادار می‌کند که اصلا عمل نکند، با انواع وساوس و دسایس. بعد که می‌خواهد عمل را انجام دهد باز یک مرحله وارد می‌شود و یک کاری می‌کند که این را آلوده به شرک و ریا کند. از آنجا که او را بیرون می‌کنی و واقعا خالصانه انجام می‌دهی، بعدش دوباره سراغ انسان می‌آید که انسان آن را مطرح کند. می‌گوید چرا عمل خوب را دیگران نفهمند؛ بگذار بفهمند و برای دیگران الگو شوی. بعد تازه همه این کارها را که انجام بدهد و موفق نشود، باز هم دست بر نمی‌دارد؛ انسان را وادار می‌کند برود یک کار دیگر کند که این عملش هبط شود. اگر توانست مانع ایجاد کند در برابر انسان که کار خیر و عبادتی را انجام بدهد تا به آنجا که مبدلش کند به ریا بعد از عمل، اگر از این مرحله هم عبور کند، انسان را وادار می‌کند به کاری که این عمل را هبط کند. پرونده آن بسته شده، اما می‌گذارد انتقامش را در جای دیگری می‌گیرد. کینه‌ورزی‌اش را در محل دیگری نشان می‌دهد. شیطان دست از سر انسان بر نمی‌دارد.

به قول امام(ره) گاهی وقت‌ها شیطان انسان را وادار می‌کند به اظهار بالکنایه و الاشارة. شب بیدار شده و نماز شب خوانده، آن موقع هیچ کسی نبوده و در خلوت و تاریکی و بعد هم به کسی نمی‌گوید من نماز شب خواندم. اما برای اینکه به گونه‌ای

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۹۶، کتاب الایمان و الکفر، باب الریا، ح ۱۶.

به دیگران بفهماند، می‌گوید صبح صدای اذان از فلان جا می‌آمد؛ یا می‌گوید نیمه شب عجب بارانی می‌آید، یا می‌گوید عجب هوایی بود موقع سحر. یعنی بالکنایه و الاشارة یک جور می‌خواهد به دیگران این را بفهماند. خیلی از ما در کارهایی که انجام می‌دهیم، در عباداتمان، چه آنهایی که جنبه مالی دارد و جنبه غیر مالی، بالاخره به گونه‌ای ولو به حرکت دست و اشاره و قیافه و حالت‌های صورت و چشم، می‌خواهیم این را به دیگران بفهمانیم. این عمل را خراب می‌کند.

لذا اخلاص بعد العمل به تعبیر امام باقر(ع) مشکل‌تر است از خود عمل که خالصانه انجام شود. خلوص یک امری نیست که بگوییم عمل را که خالصانه انجام دادید، دیگر تمام شد و بگذارید کنار. نخیر، خلوص عمل و پاکی عمل باید تا آخر حفظ شود؛ هر عمل عبادی ما امکان فرو ریختن و آلوده شدن و ناپاک شدن دارد. این را تا می‌توانیم باید حفظ کنیم از شرک؛ شرک اعظم محبت دنیا است یعنی این که انسان بخواهد نزد دیگران موقعیت پیدا کند. اینکه انسان بخواهد انظار اهل دنیا را جلب کند به خودش. از این به شرک اعظم تعبیر کرده‌اند و راه‌هایی از آن خیلی سخت است. بالاخره ما مخصوصاً گرفتار این مشکل هستیم؛ جلب انظار اهل دنیا و اینکه موقعیت پیدا کنیم. آن وقت برای کسب موقعیت و جلب انظار اهل دنیا همه کار می‌کنیم. دیگران را تخریب می‌کنیم برای اینکه خودمان موقعیت پیدا کنیم به یک کسی که همکار و هم‌لباس ماست تهمت می‌زنیم. برای اینکه خودمان را در نزد دیگران موجه جلوه دهیم، فکر می‌کنیم با تخریب دیگران می‌توانیم این کار را انجام دهیم. این شرک اعظم است. باید به خدا پناه برد.

«والحمد لله رب العالمین»